

(( خلاصه درس پنجم فلسفه - زندگی بر اساس اندیشه ))

(( علی طلائی ))

در درس قبل گفتیم سوفیست ها ظهور کردند .

سوفسطایی ها : جهان را نمی توان شناخت و علم اعتباری ندارد ، اخلاق و فضیلت و علم کم رنگ شد و جامعه آتن از حقیقت فاصله گرفت .

\* در این فضای مضطرب و پر تردید یک شخصیت و بزرگ مرد تاریخ فلسفه ظهور کرد او کسی نبود جز **سقراط** . سقراط با فلسفه اش زندگی کرد ، حتی جانش را هم فدای فلسفه اش کرد .

**نکته :** سقراط کتابی ننوشت و شاگردش افلاطون بیانگر حکایت زندگی او بوده است .

افلاطون در آثارش بیان کرده که سقراط تمام زندگی اش را صرف اصلاح جامعه و مبارزه با مغالطه های سوفیست ها کرد .

**روش سقراط :** طرح یک مفهوم و سپس طرح پرسش های مختلف از مخاطب ، از دل پاسخ های مخاطب حرف حق را بیرون می کشید .

عبارت سقراط (وسط صفحه ۳۸) : ثروت فضیلت نمی آورد و نباید بر کمال نفس ترجیح داده شود ، پیدا کردن شما رسالت الهی من است .

روشنگری و گفتگو با مردم کار سقراط بود . سوفسطائیان نتوانستند او را تحمل کنند و بر علیه او اتهاماتی زدند از جمله : ( ۱- فاسد کردن جوانان . ۲- بی ایمانی . )

**ملتوس** ( نماینده مخالفان سقراط ) : سقراط بیانیه ای مطرح کرد که فلسفه او بود .

**نکته ۱ :** دانایی : راز سروش معبد دلفی که در الهامی به دوستم کرنون گفته بود : **داناترین مردم سقراط است** . منظور این بود که متوجه شویم چقدر نادانیم و دانای حقیقی فقط خداست .

فقط من می دانم که هیچ نمی دانم : ( **جهل ساده** ) **بسیط** ) .

اما بقیه نمی دانستند که نمی داند : ( **جهل مرکب** ) .

**نکته ۲ :** خدا : مگر ممکن است علم و قدرت فوق بشری را قبول کنم اما خود آن موجود فوق بشری را قبول نداشته باشم ، مثل اینکه کسی صفات و امور مربوط به انسان را بپذیرد اما منکر اصل وجود انسان شود ؟

**نکته ۳ :** انسان راه یافته و دارای رسالت و مأموریت الهی که از مرگ نمی ترسد .

+ ترس از مرگ گناهی شایسته است و تشکیل دادگاه ، نشانه عدم اعتقاد به خداست .

+ ترس از مرگ نشانه ادعای دانش و آگاهی من از مرگ است که در حقیقت فاقد آن هستم .

+ گریز از بدی دشوار تر از گریز از مرگ است : شاهد : شما چالاکان گرفتار در چنگال بدی و من پیر گرفتار در چنگال مرگ که هنوز نرسیده .

(( با تشکر از شما دوستان عزیز علی طلائی ))